

DOI: 10.22051/tqh.2017.9176.1163

آزادی یا اجبار عقیده در موازنه میان «لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ» با آیات قتال

جواد ایروانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۱/۱۶

تاریخ تصویب: ۱۳۹۵/۰۴/۲۶

چکیده

آیات متعددی در قرآن بر این مطلب تصریح دارند که تحمیل عقیده بر دیگران نامطلوب بوده پذیرش دین امری اختیاری است. در مقابل، آیات فراوانی وجود دارد که به قتال با کافران تا فراگیر شدن دین الهی فرمان می‌دهد. از آیات چنین برداشت شده است که قرآن، کفار و به‌ویژه مشرکان را بین اسلام و قتل مخیر کرده است. این مطلب، افزون بر آن که در تعارض ظاهری با آیات دسته نخست است، خاستگاه شبهاتی قرآنی و دست‌مایه اتهام بر مسلمانان مبنی بر توسل به خشونت و تحمیل عقیده شده است. برداشت‌هایی از سایر احکام فقهی همچون حکم مرتد و برخی روایات نیز بر این‌گونه شبهات دامن زده است. این تحقیق، به نوع توصیفی-تحلیلی و روش کتابخانه‌ای، پس از مروری بر دیدگاه‌ها پیرامون نفی اکراه در دین،

به دسته‌بندی آیات قتال پرداخته و با کمک ظهور و سیاق آیات و شواهد تاریخی تلاش کرده است به پرسش‌های مطرح پاسخ دهد. تحلیل صحیح این آیات گویای آن است که اجبار در دین و تحمیل عقیده بر دیگران، نه ممکن است و نه مطلوب، و در این حکم، تفاوتی بین اصناف کفار وجود ندارد. با این حال، بر اساس قرآن، بر داشتن آیین توحیدی و نگهداری از آن جزء مهمترین حقوق مشروع انسانی می‌باشد. بدین جهت هم جهاد دفاعی و هم جهاد ابتدایی، در حقیقت دفاع از حق انسانیت در حیات خویش بود همبازره اسلام با «مظاهر شرک و بت پرستی» کاملاً منطقی می‌نماید، بی آن که به اجبار در عقیده بیانجامد.

واژه‌های کلیدی: اکراه در دین، قتال، جهاد، خشونت، ارتداد،

تفتیش عقاید.

مقدمه

اجبار بر تغییر عقیده و حتی تفتیش عقاید بین منتسبان به ادیان آسمانی به طور برجسته به کلیسای قرون وسطا باز می‌گردد. کلیسا صرفاً به ظهور ارتداد اکتفا نمی‌کرد، بلکه با نوعی رژیم پلیسی خشن، در جستجوی عقاید و باورهای افراد بوده و با تشکیل محاکم «انگیزیسیون» یا «دادگاه تفتیش عقاید» و توسل به حیل‌هایی نغز، کوشش می‌کرد تا کوچکترین نشانه‌ای از مخالفت با عقاید مذهبی در فرد یا جمعی پیدا کند و با خشونت و صفت‌ناشدنی آن فرد یا جمع را مورد آزار قرار دهد و به جنایاتی هولناک هم‌چون بریدن اعضای بدن و سوزاندن و حبس با اعمال شاقه دست یازد. (نک: دورانت، ۱۳۶۸، ج ۱۸، صص ۳۴۹ و ۳۵۱ و ۳۶۰) این فشار شدید در طول سده‌های متمادی، پیامدهای ناگواری برای اصل دین ایجاد کرد؛ از جمله انزوای دین و گرایش شدید به مادیگری. (نک: مطهری، ۱۳۸۱، ج ۱، صص ۴۸۷-۴۸۹)

بی تردید اسلام دین دعوت، هدایت و آزاد اندیشی است (نک: نحل: ۱۲۵؛ شورا: ۱۵؛ یوسف: ۱۰۸) و اساس دین بر فهم و باور قلبی افراد استوار می باشد. بدین جهت بر نفی اکراه در دین تأکید شده است: «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ» (بقره: ۲۵۶) «وَمَا آتَتْ عَلَيْنُم مِّنْ بَيِّنَةٍ» (ق: ۴۵) «لَشَتَّ عَلَيْنُمْ يُمُضِيظِرٌ» (غاشیه: ۲۱-۲۲)

در روایات نیز به صراحت همین معنا آمده است: امام رضا (علیه السلام) فرمود: «أَنَّ الْمُسْلِمِينَ قَالُوا لِرَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : لَوْ أَكْرَهْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ قَدْرَتِ عَلَيْهِ مِنَ النَّاسِ عَلَى الْإِسْلَامِ كَثُرَ عَدُوْنَا وَقَوَيْنَا عَلَى عَدُوْنَا ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) : مَا كُنْتُ لِأَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بِبِدْعَةٍ لَمْ يَخْذَلْ إِلَيَّ فِيهَا شَيْئًا...» (صدوق، بی تا، صص ۳۴۱-۳۴۲؛ همو، ۱۴۰۴ الف، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۲۴)

لیک در مقابل این دسته از آیات و روایات، آموزه‌هایی وجود دارد که به ظاهر، جواز و حتی لزوم اجبار بر تغییر عقیده و دین را نشان می دهد؛ از جمله آیات متعدد قتال با مشرکان تا زمان اسلام آوردن آنان. از این آیات برداشت شده است که اسلام برای کافران صرفاً دو راه نهاده است: مسلمان شدن یا شمشیر! همچنین حکم مرتد و مجازات سنگین او به سبب تغییر عقیده که گونه‌ای از اجبار بر عقیده را در خود دارد. از نقطه نظر تاریخی نیز ادعاهای پرتکرار «گسترش اسلام با زور شمشیر» و اسلام تحمیلی ایرانیان، به عنوان ثمره عینی این گونه آموزه‌ها تلقی می شود.

سوء استفاده و استناد ناجوانمردانه برخی از گروه‌های تروریستی منتسب به مسلمانان از این آیات نیز بستر مساعدی را برای رسانه‌های سلطه و معاند اسلام فراهم ساخته است تا در حمله‌ای مزورانه، اسلام را به خشونت متهم سازند. این نوشتار تلاش دارد قطع نظر از مباحث سیاسی و استعماری که در این عرصه در جریان است، مسأله آزادی یا اجبار عقیده را در موازنه میان «لا اکراه فی الدین» با آیات قتال بررسی کرده به برخی از شبهه‌ها پیرامون این موضوع پاسخ دهد.

۱. مفاد «لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»

واژه «کراه» در اصل نقطه مقابل رضا و محبت (ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۱۷۲) و «اکراه»، وادار کردن انسان بر چیزی است که آن را ناخوش می دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶، ص ۷۰۸. نیز: جوهری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۷۱)

برخی از مفسران در تفسیر آیه تا شش دیدگاه ذکر کرده‌اند. (قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۳، صص ۲۷۹-۲۸۱) با این حال، مجموعه نظرات موجود را می‌توان در دو تفسیر عمده جای داد:

الف) تفسیر نخست آن است که آیه، اکراه و اجبار بر پذیرش عقیده و تغییر دین را نفی می‌کند. بیشتر مفسران این تفسیر را برگزیده‌اند. لیک در مورد رابطه آن با آیات قتال، دیدگاه‌های مختلفی را مطرح نموده‌اند:

۱. برخی همچون (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۱) معتقدند اکراه مشرکان، بر اظهار شهادتین است نه بر اسلام واقعی، در نتیجه این افراد مسلمان واقعی نیستند.

۲. عده‌ای از جمله (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۲۰۶-۲۰۷) بر این باورند که شرک و بت پرستی اصولاً «دین» نیست تا اکراه بر آن ممنوع باشد.

۳. شماری از مفسران، آیه را منسوخ دانسته و ناسخ آن را آیات قتال پنداشته‌اند.

۴. شماری دیگر آن را ویژه اهل کتاب تلقی کرده‌اند، چه، صرفاً این گروه وادار به اسلام آوردن نمی‌شوند و نه مشرکان.

۵. عده‌ای دیگر آیه را خاص افرادی دانسته‌اند که در شأن نزولها آمده است، یعنی افراد معدودی از اهل کتاب. (برای آگاهی نک: طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۱۱؛ زمخشری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۷؛ طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۶۳؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۷، صص ۱۵-۱۶؛ قرطبی، ۱۴۰۵، ج ۳، صص ۲۷۹-۲۸۱)

ب) تفسیر دوم آن است که آیه ناظر به نفی اجبار به هدایت از سوی خداوند می‌باشد. چه، «کره» در لغت در دو مورد به کار می‌رود؛ یکی در برابر «رضایت»، مانند: «و عسى أن نكفها شيئاً و هو خير لكم» (بقره: ۲۱۶)، و دوم در مقابل اختیار، مانند: «مَلَّئْتُهُمْ كُفْهًا وَ وَضَعْتُهُمْ كُفْهًا» (احقاف: ۱۵)، چه بارداری و وضع حمل به طور غالب از سر رضایت است ولی خارج از اختیار.

در آیه مورد بحث، اکراه به معنی دوم به کار رفته است و در نتیجه مفاد آن، نفی جبر در اصول و فروع دین می‌باشد. دلایل و شواهدی بر این مدعا نیز ذکر شده است. (خوئی، ۱۳۹۵، صص ۳۰۷-۳۰۹. نیز: زمخشری، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۸۷؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱،

صص ۳۴۴-۳۴۵) طبعا براساس این دیدگاه، آیه «لا إكراه في الدين» با آیات قتال با مشرکان تنافی ندارد. (مروارید، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۲۳)

با این حال، دلایل یادشده قانع کننده نیست و نگاهی گذرا به مفهوم لغوی و موارد کاربرد واژه اکراه در قرآن، به روشنی نشان می دهد که اگر مفهوم اکراه منحصر به معنی اول (: نقطه مقابل رضایت) نباشد، دست کم کاربرد آن در این معنا غلبه دارد. چه، چنان که گذشت اکراه در لغت به معنی اجبار و وادار کردن بر کار بدون رضایت و توأم با ناخشنودی است و در آیات فراوان نیز به همین معنا به کار رفته است. (نک: انفال: ۸؛ توبه: ۳۲، ۳۳، ۴۶ و ۸۱؛ حجرات: ۱۲؛ نحل: ۶۲ و ۱۰۶؛ نور: ۳۳)

روایت پیش گفته و شأن نزول آیه نیز همین معنا را تأیید می کند؛ شأن نزول نشان می دهد که حتی به صورت جزئی، پدر حق نداشت فرزندان خویش را برای تغییر عقیده تحت فشار قرار دهد. (واحدی نیشابوری، بی تا، ص ۵۳؛ طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۲، ص ۱۶۲)

۲. بررسی دیدگاه منتخب

از دیدگاه ما، مفاد آیه شریفه، نفی دین اجباری است. چه، دین مجموعه ای از معارف علمی است که خاستگاه مجموعه ای از رفتارها می باشد. به دیگر سخن، دین از جنس اعتقاد است و اعتقاد و ایمان مربوط به «دل» می باشد و بدین جهت اکراه و اجبار به هیچ روی در آن راه ندارد. اکراه صرفا می تواند در محدوده «رفتارها» تأثیرگذار باشد نه در باورهای درونی.

آیه به روشنی نشان می دهد که اجبار بر پذیرش دین و عقیده ای خاص، نه ممکن است و نه مجاز، و این خود دلیل قاطعی است که اسلام بر شمشیر و خون استوار نبوده و به پیروان خود اجازه وادار کردن افراد به تغییر دین را نداده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، صص ۳۴۲-۳۴۳) چنان که عکس آن نیز صادق است؛ یعنی اکراه مسلمان بر تغییر عقیده ممکن نبوده سخن کفرآمیز از سر اکراه به ایمان فرد لطمه ای وارد نمی سازد. (نک: نحل: ۱۰۶؛ طوسی، ۱۴۱۷، ج ۵، صص ۵۰۳-۵۰۴؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۱۰، صص ۱۰۵-۱۰۶)

در متن آموزه‌های دینی نیز نصی وجود ندارد که تحمیل عقیده بر صاحبان ادیان دیگر را تجویز نماید و شعار «یا وهابیت را برگزینید یا جنگ را» شعار فرقه وهابیت تکفیری است که هیچ ارتباطی با تعالیم اسلامی ندارد. (نک: مغنیه، بی تا، صص ۷۷-۷۸)

۳. رابطه «لا اکرهه فی الدین» با آیات قتال

برای بررسی رابطه مفهومی نفی اکرهه در دین با آیات جهاد با کفار و مشرکان، لازم است آیات قتال را دسته‌بندی نموده مفهوم هر دسته را با نفی اکرهه تحلیل نماییم.

۳-۱. دسته بندی آیات جهاد

به طور کلی آیات مربوط به جهاد و قتال را می‌توان در چند دسته جای داد:

۳-۱-۱. دسته اول

آیاتی که به جهاد و مبارزه تشویق کرده جایگاه فرازمند آن را نمایان می‌سازند. (نک: بقره: ۲۴۴؛ آل عمران: ۱۹۵ و ۱۱۱؛ نساء: ۷۴، ۷۶ و ۹۵؛ انفال: ۶۵، ۷۲ و ۷۴؛ توبه: ۱۹، ۴۱، ۴۴، ۸۱ و ۱۱۱؛ حدید: ۱۰؛ فتح: ۲۲؛ صف: ۴؛ مزمل: ۲۰) بدیهی است این آیات در صدد بیان شرایط و اهداف جهاد نیستند.

۳-۱-۲. دسته دوم

آیاتی که دشمنان و کفار را مسبب یا آغازگر نبرد معرفی می‌فرماید و بر «جهاد دفاعی» تأکید می‌ورزد. موارد آن در قرآن عبارتند از:

(۱) آیات ۳۹ و ۴۰ سوره حج: «الَّذِينَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا... الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا». آیه نخست نخستین آیه‌ای است که به مسلمانان اجازه جنگ و جهاد داده است (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۳۲۱؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۳، ص ۳۹؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۴، ص ۳۸۳؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۱۴، ص ۱۱۳) و تعبیر «اذن» در آیه نیز آن را تأیید می‌کند. چه، پیش از آن و در دوره حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مکه،

مسلمانان در برابر ستم مشرکان، مأمور به صبر بودند. (نک: بقره: ۱۱۰؛ نساء: ۷۷ و ۹۰) آیات یادشده به بخشی از فلسفه تشریح جهاد در اسلام اشاره فرموده است: (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۱۴، ص ۱۱۹)

نخست «مظلوم» واقع شدن عده‌ای و گرفتار آمدن آنان در چنگال ستم ستمگران، یعنی «دفاع» از حقوق مسلم خود و قطع کردن دست متجاوزان: «بانهم ظلموا»، متجاوزانی که گروهی ستم‌دیده را از خانه و کاشانه خود تنها به جرم خداپرستی! بیرون رانده بودند: «الذین اخرجوا من ديارهم» عبارت «یقاتلون» به روشنی نشان می‌دهد دشمن آغازگر بوده است.

دوم مبارزه با مستکبرانی که در صورت مجال یافتن، تمامی مراکز عبادت و آثار خداپرستی را نابود می‌سازند: «لهدمت صوامع...» روشن است که جهاد با این گروه، نه برای «اجبار بر تغییر عقیده» که به هدف رفع موانع پرستش خداوند و رها ساختن بشر از قدرت‌هایی است که آزادی انسان‌ها را در انجام مناسک دینی خود سلب می‌کنند.

۲) آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵ سوره بقره. «وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَفْتَالُونَكُم وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ».

آیات یادشده هدفی واحد را دنبال می‌کنند و آن، اجازه دادن به مسلمانان برای درگیری نظامی با مشرکان مکه (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۶۰) و تبیین ابعاد و شرایط این مبارزه است. در سال ششم هجری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جمعی از مسلمانان عازم مکه شده بودند تا مناسک عمره را به جای آورند، مشرکان مانع شدند و پس از وقوع جرایان‌هایی مفصل، پیمان صلح حدیبیه منعقد گردید.

بر پایه این معاهده، مقرر گردید مسلمانان در آن سال به مدینه بازگردند و سال بعد برای انجام عمره به مکه بیایند. سال بعد که مسلمانان راهی مکه شدند، نگران آن بودند که مشرکان به عهد خویش وفادار نمانند و جنگی به وقوع پیوندد، به‌ویژه آن که از نظر زمان، در ماه حرام قرار داشتند و از نظر مکان نیز، در حرم امن الهی که این هر دو، مانع اقدام نظامی بود. آیات یادشده در چنین شرایطی نازل گردید (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۱۴۰)

و دستور داد که اگر دشمن نبرد را شروع کرد، شما نیز در برابر آن به مقابله برخیزید.
(مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۹)

برخی از مفسران پیشین تصریح کرده‌اند که در پی نزول این آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) صرفاً با کسانی جنگید که اقدام به جنگ می‌کردند و به غیر آنان کاری نداشت.
(نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۱۴۰)

افزون بر شأن نزول و محدود ساختن نبرد به «الذین یقاتلونکم»، واژه «قتال» نیز مؤید آن است که آیه، به آغاز جنگ و کشتن مشرکان دستور نمی‌دهد. چه، «قتال» به معنی «تلاش فرد برای کشتن کسی است که برای کشتن وی تلاش می‌کند». (طوسی، التبیان، ج ۲، ص ۱۴۳). عبارت «الذین یقاتلونکم» صراحت دارد که تا طرف مقابل دست به اسلحه نبرد، مسلمانان (جز در موارد استثنایی که خواهد آمد) نباید پیش‌دستی کنند. (نک: کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، ص ۳۸)

۳) آیات ۸ و ۹ ممتحنه: «لا یتهاکم الله عن الذین لم یقاتلوا فی الذین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبرؤهم و تسیطوا لئهم.... إِنَّمَا يَتَّهَمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ وَ ظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ...»

براساس آیه نخست، مسلمانان می‌توانند با آن دسته از کفار که با مسلمانان دشمنی نمی‌کنند، رابطه مسالمت آمیز توأم با نیکی و مبتنی بر عدالت داشته باشند. این آیه نشان می‌دهد که موضع اسلام با کفار لزوماً رابطه «یا قتل یا اسلام» نیست. اگر چه برخی از مفسران ادعا کرده‌اند آیه مورد اشاره به وسیله آیه ۵ سوره توبه نسخ شده است (جصاص، ۱۴۰۵، ج ۳، ص ۵۸۴)، لیک این ادعا بی‌اساس می‌نماید، چه، آیه سوره توبه - چنان که خواهد آمد - به گواهی آیات پس از آن صرفاً از مشرکانی سخن می‌گوید که پیمان‌شکنی کرده به مخالفت علنی با اسلام و مسلمانان برخاسته بودند. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۲۴، ص ۳۲)

۴) آیه ۳۶ سوره توبه: «وَ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً»

این آیه به مبارزه با «همه مشرکان» فرمان می‌دهد، آن‌سان که آنان با «همه شما (مسلمانان)» می‌جنگند. می‌توان چنین برداشت نمود که جنگ فراگیر با مشرکان، به سبب

جنگ فراگیر آنان با مسلمانان، و اقدامی منطقی و خردورزانه است و نه خشن و خشونت آمیز!

(۵) آیه ۲۱۷ سوره بقره: «... وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَرْأُونَ يِقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرْدُوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اِسْتَطَاعُوا».

براساس آیه، این کفار بودند که تمام تلاش خویش را برای تغییر دین مسلمانان انجام می دادند و برای رسیدن به این هدف، راه خشونت و جنگ را در پیش گرفتند. خشونت و کشتار آنان در این مسیر نیز تا رسیدن به هدف پیوسته ادامه داشت.

در عبارت «والفتنه أكبر من القتل» نیز، اگر چه بسیاری از مفسران «فتنه» را به معنی «کفر» دانسته اند، لیک توجه به مفهوم لغوی و موارد کاربرد آن در آیات نشان می دهد که مقصود از فتنه در این جا، تلاش فتنه انگیز آنان برای بی دین کردن مؤمنان بود که به شکل های گوناگون انجام می پذیرفت؛ از القای شبهات اعتقادی گرفته تا شکنجه و قتل. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۶، ص ۳۶) چه، فتنه در اصل لغت به معنی داخل کردن طلا به درون آتش برای محو ناخالصی های آن است و به همین مناسبت به معنی امتحان و آزمایش به کار می رود. (نک: ابن فارس، ۱۴۰۴؛ ج ۴، ص ۴۷۲)

در آیات متعدد نیز واژه فتنه به معنی آزمایش به کار رفته است. (نک: تغابن: ۱۵؛ عنکبوت: ۲ و ۱۰؛ بروج: ۱۰؛ ممتحنه: ۵؛ یونس: ۸۵) در آیه مورد بحث، اقدامات ضد دینی و خصمانه کفار، صحنه آزمایشی را برای مؤمنان فراهم می نمود. براین اساس، کافران با استفاده از تمام حربه ها و حتی حربه نظامی، برای تغییر عقیده مسلمانان تلاش نموده فتنه گری می کردند و از آن جا که این گونه فتنه گری، خود زمینه ساز مفاسد بی شمار دنیوی و شقاوت و عذاب اخروی می گردد، قرآن آن را بزرگتر از قتل معرفی فرموده است.

(۶) آیات ۸۸ تا ۹۱ سوره نساء: «فَاِلْكُمُ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَيْنِ ... (۸۸) وَدُوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ اَوْلِيَاءَ حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَخُذُوهُمْ وَ اَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ ... (۸۹) اِلَّا الَّذِيْنَ يَصِلُوْنَ اِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ اَوْ جَاؤُكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ اَنْ يِقَاتِلُوْكُمْ اَوْ يِقَاتِلُوْا قَوْمَهُمْ ... فَإِنْ اَعْرَضُوْكُمْ فَلَمْ يِقَاتِلُوْكُمْ وَ اَلْقَوْا اِلَيْكُمْ السَّلَامَ فَمَا جَعَلَ اللّٰهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيْلًا (۹۰) ... فَإِنْ لَمْ يَغْتَرِبُوْكُمْ وَ يَلْتَقُوا بِكُمْ السَّلَامَ وَ يَكْفُوا اَبْدِيَهُمْ فَخُذُوهُمْ وَ اَقْتُلُوهُمْ»

این آیات پیرامون فتنه انگیزی جمعی از کفار مکه است که به ظاهر مسلمان شده و در صف مؤمنان نفوذ کرده بودند و زیر نقاب نفاق، به توطئه گری می پرداختند. از عبارت هایی

مانند «فان تولوا نخذوهم و وقتلوهم» در آیه ۸۹ و «خذوهم وقتلوهم حیث تفتقوهم» در آیه ۹۱ ممکن است این گونه برداشت شود که پشت کردن آنان به دین حق و سرباز زدن آنان از مهاجرت، مجوز قتل آنان بوده و این، نوعی اجبار بر تغییر عقیده است!

این در حالی است که جمله‌های دیگر آیات، نادرستی این برداشت را نمایان می‌سازد. چه، از یکسو آیه ۹۰ به صراحت بیان داشته است که اگر آنان از پیکار با شما کناره‌گیری کرده به شما پیشنهاد صلح دادند، خداوند به شما اجازه نمی‌دهد متعرض آنان شوید. این آیه حتی دستور می‌دهد آن دسته از کفار که با یکی از هم‌پیمانان شما پیمان بسته‌اند و نیز کسانی که نه قدرت مبارزه با شما را دارند و نه توانایی همکاری با شما را، استثنا بوده در امنیت هستند تا هم احترام عهد و پیمان حفظ گردد و هم اصول عدالت و جوانمردی.

از سوی دیگر، آیه ۸۹ نشان می‌دهد این افراد، سودای تغییر عقیده مسلمانان را نیز در سر داشتند و از آن‌جا که اقدامات نظامی آنان در ادامه یاد شده است، می‌توان گفت برای نیل به مقصود خویش، اقدام عملی نیز انجام می‌دادند.

بدین‌سان، مبارزه با این گروه از کفار نفاق‌پیشه، صرفاً جنبه تدافعی و پاسداشت مرزهای عقیدتی مسلمانان را داشته است. به همین جهت، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به منافقان مدینه که به ظواهر اسلام عمل می‌کردند و مبارزه صریحی با مسلمانان نداشتند، دستور مبارزه و قتال صادر نفرمود. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۴، ص ۵۳)

افزون بر آیات یادشده، می‌توان به آیات ۷ تا ۱۵ سوره توبه و نیز مجموعه آیاتی اشاره کرد که در مورد جنگ تبوک نازل گردیده است (آیات ۳۸ تا ۱۲۲ سوره توبه)، جنگی که کاملاً جنبه تدافعی داشته و دستور آن پس از انتشار اخباری مبنی بر تجهیز لشگری چهل هزار نفره توسط امپراطور روم شرقی برای مقابله با مسلمانان صادر گشت. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۸، ص ۱۷۶) همچنین آیات مربوط به جنگ‌های دفاعی مسلمانان، همچون جنگ احد و خندق و حنین نیز در همین راستا قابل ارزیابی است.

همچنین برخی از این آیات به «دشمن» بودن طرف مبارزه تصریح می‌کند (توبه: ۸۳) که نتیجه آن، دفاعی بودن مبارزه است. این آیات تأکید دارند که در صورت تمایل کفار به صلح، مسلمانان نیز از آن استقبال کنند: «وَإِنْ جَاءُوا لِلسَّلَامِ فَاقْبَلْهُمْ» (انفال: ۶۱)

۳-۱-۳. دسته سوم

آیاتی که می‌توان آن‌ها را دعوت‌کننده به «جهاد آزادی‌بخش» معرفی کرد؛ جهادی که به منظور نجات انسان‌های در بند و مستضعفان از چنگال ستمگران صورت می‌پذیرد: «وَ مَا لَكُمْ لَا تقاتلونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أهلُهَا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَ اجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (نساء: ۷۵)

آیه شریفه از نظر تطبیق بر زمان نزول خود، نشان می‌دهد که مشرکان مکه، اقلیت مسلمان و رنج‌کشیده را با انواع شکنجه‌ها آزار می‌دادند به گونه‌ای که فریاد کمک‌خواهی آنان از خداوند به آسمان بلند بود. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۴۱۹)

با این حال، جهاد ابتدایی براساس روایات و نظر عموم فقیهان شیعه^۱، نیازمند اجازه معصوم (علیه السلام) است و بدون آن مشروعیتی ندارد. (نک: کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۲۷) بدیهی است وجود این شرط، جلو هر گونه سوء استفاده در توسل به اقدام نظامی و مداخله در امور دیگران به بهانه جهاد ابتدایی یا عملکرد نامناسب در طول جنگ را خواهد گرفت. (نک: صدر، اقتصادنا، ص ۳۰۰)

از سوی دیگر، نه تنها مستندی مبنی بر اجبار بر تغییر عقیده در این گونه نبردها وجود ندارد، که در برخی روایات خلاف آن مشاهده می‌شود. از جمله این سخن پیش‌گفته از

^۱ فقیهان شیعه به اتفاق، مشروعیت و وجوب جهاد را منوط به وجود امام (ع) یا منصوب از طرف امام (ع) کرده‌اند. (نک: محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۱) با این حال، در این که آیا اجازه جهاد ابتدایی در حوزه اختیارات ولایت فقیه در عصر غیبت هست یا خیر، بین فقیهان گفتگو است؛ مشهور آن را خارج از اختیارات ولی فقیه دانسته‌اند (سیدعلی طباطبایی، ریاض المسائل، ج ۷، ص ۴۴۷ - وی این حکم را بدون مخالف دانسته است -؛ امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۲، ص ۳۲۲) و شماری دیگر مشمول آن. (محمدحسن نجفی، جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۴؛ سیدعلی خامنه‌ای (مقام معظم رهبری)، رساله اجوبه الاستفتائات، ص ۲۲۲)

امام رضا (علیه السلام) که فرمود: «مسلمانان به پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفتند: ای رسول خدا، اگر مردمی را که بر آنان تسلط یافته‌ای به اسلام و اداری کنی، تعدادمان زیاد شده در برابر دشمن تقویت خواهیم شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: نمی‌خواهم خداوند را با انجام بدعتی ملاقات کنم که دستوری از سوی خدا در مورد آن نداشته‌ام...» (صدوق، صص ۳۴۱-۳۴۲؛ همو، ج ۲، صص ۱۲۳-۱۲۴)

علامه طباطبایی در تحلیل مسأله «جهاد در قرآن» سخنی مبسوط دارد که در تحلیل آیات مربوط به جهاد و به‌ویژه جهاد ابتدایی سودمند می‌باشد. خلاصه این سخن چنین است: «قرآن بیان می‌دارد که اسلام مبتنی بر اساس فطرت و سامان‌دهی حیات انسانی است: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا» (روم: ۳۰) بنابراین، به پا داشتن آیین توحیدی و نگهداری از آن جزء مهمترین حقوق مشروع انسانی می‌باشد. (نک: شورا: ۱۳)

سپس بیان فرموده است که دفاع از این حق فطری مشروع نیز حق فطری دیگری است: «أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنفُسِهِمْ ظُلْمًا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ. الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ» (حج: ۳۹ و ۴۰) و بدین جهت، دعوت به جهاد و قتال را «احیاکننده آنان» برمی‌شمرد. (انفال: ۲۴) این بدان معنا است که قتال، خواه به عنوان دفاع از مسلمانان یا اصل اسلام باشد و خواه جهاد ابتدایی، در حقیقت همگی دفاع از حق انسانیت در حیات خویش است. چه، شرک به خدا، هلاک انسانیت و مرگ فطرت می‌باشد.

بنابراین، کاملاً معقول و منطقی است که اسلام، حکمی دفاعی در پاکسازی زمین از آلودگی شرک داشته باشد. قرآن اگرچه این حکم را به صراحت بیان نداشته، از آیات متعدد می‌توان برداشت کرد که رسیدن به روز موعود غلبه توحید در زمین، با این حکم شدنی است. (نک: صف: ۹؛ انبیاء: ۱۰۵؛ نور: ۵۵؛ مائده: ۵۴) طبیعی است در راه احقاق حق انسانی و اجرای قوانین توحیدی بسان دیگر قوانین بشری در برابر متمرّد، گاه به استفاده از زور و اکراه نیز نیاز خواهد بود. (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۲، صص ۶۵-۷۰)

۳-۱-۴. دسته چهارم

آیاتی که دست کم در نگاه نخست، به مبارزه با کفار و مشرکان تا گرویدن آنان به اسلام و ریشه کن شدن شرک و کفر فرمان می‌دهد. این آیات عبارتند از:

(۱) آیه ۱۶ سوره فتح: «إِنَّ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعَةً إِلَىٰ قَوْمِ بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ»

این آیه در ادامه آیاتی آمده است که به نکوهش متخلفان از «حدیبیه» می‌پردازد؛ قبایل بادیه نشینی که بر اثر ترس و ضعف ایمان، از دعوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای همراهی در حرکت به سمت مکه سرباز زدند. به همین سبب، از شرکت در جنگ خیر و بهره‌مندی از امتیازات و غنائم آن منع شدند. اکنون و بر اساس این آیه، فرصتی دوباره به آنان داده شد تا در کارزاری دیگر و رویارویی با گروهی قدرتمند، ایمان و اخلاص خود را به اثبات رسانند.

حال آیا جمله «تقاتلونهم او یسلمون» مجوز اجبار بر تغییر دین و جواز قتل کافران است؟ در غالب تفاسیر به صورتی کلی از آیه چنین برداشت شده است که کفار دو راه بیشتر ندارند؛ اسلام آوردن و قتال. برخی نیز برآنند که «یسلمون» در آیه به معنی «انقیاد» و تسلیم شدن است نه لزوماً اسلام آوردن. (زمخشری، بی تا، ج ۳، ۵۴۵)

برای یافتن تحلیلی صحیح، ابتدا باید دید مقصود از «گروه قدرتمند: قوم اولی بَأْسٍ شدید» چه کسانی بودند؟ مشرکان یا اهل کتاب؟ و از نظر تاریخی مسلمانان با چه گروهی درگیر شدند و چه موضعی را اتخاذ نمودند؟

توجه به آیه ۲۹ سوره توبه نشان می‌دهد که گروه یادشده اهل کتاب نبودند، چه، بی تردید آنان ملزم به مسلمان شدن نبوده می‌توانستند با پذیرش شرایط ذمه، به صورت اقلیتی مذهبی با مسلمانان زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند. بدین جهت، آنان می‌بایست گروهی قدرتمند از مشرکان و بت پرستان باشند.

مفسران بزرگ شیعه نیز گروه‌هایی همچون «اهل حنین، طائف، مته و تبوک» (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۱۹۳)، «هوازن و ثقیف و روم در جنگ مته» (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۸۱) و جریان «فتح مکه» و «غزوه حنین» (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳،

ج ۲۲، ص ۶۱) را مقصود آیه دانسته‌اند. به‌ویژه غزوه حنین که مردان جنگجوی سخت‌کوشی از طایفه «هوازن» و «بنی سعد» در آن شرکت داشتند.

با این حال، احتمال این که آیه اشاره به «غزوه موته» و جنگ با رومیان باشد، بعید به نظر می‌رسد، چرا که آنان اهل کتاب بودند. نیز احتمال این که منظور، جنگ‌های بعد از پیامبر (ص) یعنی جنگ با مرتدین یمامه در عصر ابوبکر (زمخشری، بی تا، ج ۳، ۵۴۵) یا اهل فارس باشد، نادرست است، چه، لحن آیات نشان می‌دهد که مسأله مربوط به زمان پیامبر (ص) است (طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۹، ص ۱۹۳) و چنین می‌نماید که انگیزه‌های سیاسی در اندیشه برخی از مفسران که بر این نکته پای می‌فشارند^۱ دخالت داشته است. (مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۲۲، ص ۶۱) به‌ویژه آن که اهل فارس (ایرانیان) نیز مشرک نبودند. (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲۸، ص ۹۳)

بنابراین و با توجه به فقدان درگیری مسلمانان با مشرکان در فتح مکه و نیز با رومیان در تبوک، به احتمال بیشتر، «هوازن و حنین» مصداق «قوم اولی باس شدید» بوده است. حال آیا مسلمانان در غزوه حنین و حتی فتح مکه، مشرکان را بر تغییر عقیده مجبور ساختند؟

^۱ برخی از مفسران اهل سنت همچون قرطبی (ج ۱۶، ص ۲۷۲) اصرار دارند که «دعوت‌کننده» در آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست، چرا که به مفاد آیه «فقل لن تخرجوا معی ابدًا و لن تقاتلوا معی عدوا» (توبه: ۸۳) آنان هیچ‌گاه با همراه حضرت در جنگی شرکت نکردند. بنابراین، مقصود دعوت ابوبکر به قتال با بنوحنیفه (اهل یمامه) و دعوت عمر به جنگ با فارس و روم بوده است و همین نیز دلیل بر امامت ابوبکر و عمر می‌باشد.

این سخن ناستوار است، چه، آیه مورد بحث درباره متخلفان از حدیبیه است که پیش از سال هفتم هجری و غزوه خیبر نازل گردیده و بادیه‌نشینانی را مخاطب قرار می‌دهد که امید توبه و بازگشت برای آنان وجود دارد. در حالی که آیه ۸۳ توبه درباره متخلفان از تبوک است که حدود سال نهم هجری یعنی پس از تمام ماجراهای مربوط به حدیبیه و خیبر و حنین نازل گردیده و مخاطب آن نیز، نه بادیه‌نشینان، که منافقان مدینه بوده است! جالب است که قرطبی در ادامه و در تناقضی آشکار، اهل جزیه (: اهل کتاب) را مشمول آیه نمی‌داند، این در حالی است که رومیان و اهل فارس، اهل کتاب بودند! بدین سان، استناد به آیه برای «جنگ با ایرانیان تا وادار کردن آنان به اسلام» بس بی پایه و اساس است.

۳-۱-۴-۱. جریان غزوه حنین

غزوه حنین زمانی آغاز شد که طایفه هوازن با شنیدن خبر فتح مکه تصور کردند پیامبر (ص) پس از این کار، به جنگ با آنان اقدام خواهد کرد. از این رو، به رئیس خود «مالک بن عوف» گفتند: پیش از این که او با ما نبرد کند، بهتر است ما پیش دستی کنیم. هنگامی که این خبر به پیامبر (ص) رسید به مسلمانان دستور داد آماده حرکت به سوی سرزمین هوازن شوند.

اگر چه در آغاز نبرد، غلبه با دشمن بود، ولی در ادامه مسلمانان طایفه هوازن را به سختی شکست داده به هر سو پراکنده کردند. پس از پایان جنگ، نمایندگان از هوازن خدمت پیامبر (ص) رسیده اسلام را پذیرا گشتند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز محبت بسیاری به آنان کرد، ریاست قبیله را به مالک بن عوف - که مسلمان شده بود - واگذار فرمود و اموال و اسیرانش را به او برگردانید، (نک: طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۵، صص ۲۸-۳۱).

در ادامه نیز پیامبر (ص) و گروهی از سپاه اسلام در تعقیب پیکارجویان «ثقیف» رهسپار طائف شدند. با این حال، تدابیر نظامی برای گشودن دژ مستحکم آنان در طائف کارساز واقع نشد و مسلمانان ترجیح دادند به محاصره این شهر پایان داده بازگردند. (نک: ابن سعد، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۰؛ ابن اثیر، ۱۳۸۶، ج ۲، صص ۲۶۱-۲۶۲؛ سبحانی، ۱۳۸۵، صص ۴۶۱-۴۶۵).

در گزارش تاریخی یادشده اثری از اجبار کفار بر تغییر عقیده به چشم نمی خورد. چه، نبردی از سوی جنگ افروزان هوازن با تصور این که مسلمانان قصد حمله به آنان را دارند آغاز می گردد و پس از پایان جنگ نیز گروهی از آنان اسلام اختیار کرده از رأفت و عطوفت اسلامی برخوردار می شوند. حتی به فرض که اجباری از سوی مسلمانان تصور شود، بی تردید باید «الزام بر از بین بردن مظاهر شرک و بت پرستی» باشد نه «اکراه بر تغییر عقیده»! چرا که اصولاً تغییر عقیده با اکراه، شدنی نیست و به هیچ وجه نمی توان باور و اندیشه فرد را با زور و اجبار عوض کرد.

پیشتر نیز گذشت که توسل به زور برای رفع موانع توحید و مقابله با متمردان، در حقیقت دفاع از حق انسانیت در عرصه آزادی معنوی اوست. در آیات مربوط به جنگ حنین (۲۵ تا ۲۷ توبه) نیز اشاره‌ای به اجبار کفار بر تغییر عقیده نشده است.

بدین سان، در تفسیر «تقاتلونهم او یسلمون» دو احتمال را می‌توان مطرح ساخت: نخست آن که به مقتضای مفهوم «تقاتلون»، مقصود رویارویی و درگیری با دشمنان اسلام باشد نه کشتن کفار به منظور تغییر عقیده آنان. به دیگر سخن، آیه بیانگر لزوم قتال با کفار است نه کشتن آنان. از این رو ممکن است مقصود آن باشد که هرگاه کفار بر سر مسائل دینی و اعتقادی با شما وارد جنگ شدند، شما نیز با آنان مقابله کنید و از آنجا که درگیری بر سر عقیده است، تا «اظهار اسلام» توسط آنان ادامه می‌یابد. دوم آن که «یسلمون» را به معنی تسلیم شدن و انقیاد آنان بگیریم که طبعاً با کنار گذاشتن سلاح نیز محقق می‌شود.

۳-۱-۴-۲. جریان فتح مکه

براساس قرارداد صلح حدیبیه میان سران قریش و پیامبر (ص)، طرفین تعهد نمودند از قیام مسلحانه و نیز تحریک هم‌پیمانان خود بر ضد یکدیگر اجتناب ورزند. مدتی بعد سران قریش با زیر پا نهادن پیمان، در میان قبیله «بنوبکر» اسلحه پخش کرده آنان را تحریک کردند که شبانه به قبیله «خزاعه» - که با مسلمانان هم‌پیمان بودند - حمله ببرند. حتی دسته‌ای از قریش شبانه در جنگ ضد «خزاعه» شرکت کردند. در نتیجه این حمله، شماری از خزاعه در حال عبادت یا در خواب کشته شدند و دسته‌ای اسیر گشتند و عده‌ای نیز آواره مکه شدند. آوارگان ندای مظلومیت خویش را به پیامبر (ص) رساندند. پیامبر (ص) نیز وعده یاری آنان را داد، اقدامی که در نهایت به برانداختن حکومت ظالمانه قریش و فتح مکه منتهی گردید.

به هر روی، در پی پیمان‌شکنی مشرکان و استمداد طایفه خزاعه، لشکر ده هزار نفری مسلمانان به سمت مکه حرکت کردند. برای آن که این مرکز مقدس بدون خونریزی فتح گردد، پیامبر (ص) اقدامات گوناگونی انجام داد؛ از جمله این که در چند کیلومتری مکه

دستور داد سربازان اسلام در نقاط مرتفع آتش افروزند تا با ایجاد وحشت در دشمن، آنان را وادار کند بدون مقاومت تسلیم شوند.

بدین سان مکه بدون خونریزی فتح گردید و علیرغم سابقه طولانی قریش در آزار و اذیت و قتل مسلمانان، پیامبر (ص) فرمان عفو عمومی را صادر کرد، و جمله تاریخی خود را که حاکی از بزرگی روح حضرت و آموزه‌های مسالمت‌آمیز اسلامی بود به این صورت بیان کرد: «ابوسفیان می‌تواند به مردم اطمینان دهد که هر کس به محیط مسجدالحرام پناهنده شود یا سلاح به زمین بگذارد و بی‌طرفی خود را اعلام کند یا درب خانه‌اش را ببندد یا به خانه ابوسفیان (و به نقلی، خانه حکیم بن حزام) برود از تعرض ارتش اسلام محفوظ خواهد ماند.» (ابن هشام، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۸۶۲؛ طبرسی، ۱۴۰۶، ج ۱۰، ص ۵۵۴؛ سبحانی، ۱۳۸۵، صص ۴۲۶-۴۵۲)

نکته قابل توجه آن است که در این جریان، اثری از اجبار مشرکان بر تغییر عقیده مشاهده نمی‌گردد. آنچه در تاریخ گزارش شده صرفاً آن است که «ابوسفیان» به عنوان سرکرده مشرکان و دشمن سرسخت اسلام، توسط عباس عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) تهدید شد که اگر اسلام نیاورد جان‌ش در خطر است. وی نیز به ظاهر اعتراف به یگانگی خدا و رسالت پیامبر نمود. روشن است که این‌گونه ایمان آوردن به هیچ روی مورد نظر اسلام نیست و بدین سبب به افراد عادی نیز تسری نیافته است.

بنابراین، الزام ابوسفیان به اسلام ظاهری صرفاً برای آن بود که بزرگترین مانع از سر راه گرایش مردم مکه به اسلام برداشته شود، چرا که افرادی مانند او سالیان درازی بود که محیطی پر از رعب و وحشت به وجود آورده بودند و کسی جرأت نمی‌کرد درباره اسلام فکر کند یا تمایلات خود را ابراز نماید. به دیگر سخن، اگر اسلام ظاهری ابوسفیان برای او فایده‌ای نداشت، برای افراد تحت سیطره او مفید بود و از ایجاد درگیری و خونریزی نیز جلوگیری می‌کرد. (سبحانی، ۱۳۸۵، ص ۴۳۸)

براین اساس، چنین می‌نماید که فتح مکه اهداف زیر را دنبال می‌کرده است:

نخست؛ مقابله با عهدشکنی‌ها و تجاوزات مشرکان به قبایلی همچون خزاعه و جلوگیری از تکرار آن.

دوم؛ براندازی «حکومت» ظالمانه قریش که از سر دشمنی و کینه‌توزی، «مانعی» جدی بر سر راه آزادی عقیده و اسلام آوردن افراد بود، بدین جهت آیاتی که در سوره ممتحنه درباره مشرکان قریش در جریان فتح مکه نزول یافته، بر «دشمن» بودن آنان تأکید فرموده است (ممتحنه: ۱-۲ و ۷) و نه صرفاً عقیده باطل آن‌ها.

سوم؛ محو آثار شرک و بت‌پرستی که نمودی برجسته داشت؛ رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جریان فتح مکه، بت‌های موجود در مسجدالحرام را نابود ساخت و گروه‌هایی را به اطراف مکه اعزام کرد تا بتخانه‌های اطراف را ویران کنند. (ابن هشام، ۱۳۸۳، ج ۴، صص ۸۷۰-۸۷۱؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۲۱، ص ۱۴۰) تعبیر قرآن نیز نشان می‌دهد که عموم مشرکان مکه با اختیار خود به اسلام گرویدند. (نک: نصر: ۱-۲)

(۲) آیات ۱۹۳ سوره بقره و ۳۹ سوره انفال. «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيُكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» (بقره: ۱۹۳)

چنین می‌نماید که مقصود از «فتنه» در این جا، صرف «شرک» و «کفر» نباشد، بلکه انتخاب لفظ «فتنه» به جای واژه «شرک»، ریشه در مفهوم کلمه «فتنه» دارد. چنان‌که پیشتر گذشت، این واژه به مناسبت مفهوم اصیل خود، در معنی «آزمایش» کاربردی گسترده دارد. از سوی دیگر، به مقتضای آیه ۲۱۷ سوره بقره، کافران با استفاده از تمام حرب‌ها و حتی حرب نظامی، برای تغییر عقیده مسلمانان تلاش می‌کردند و در نتیجه، اقدامات ضد دینی و خصمانه کفار، صحنه «آزمایشی» را برای مؤمنان فراهم می‌نمود. بنابراین، مقاتله با مشرکان نیز به هدف مقابله با «فتنه‌انگیزی» کافران و فشارهای آنان صورت می‌پذیرد تا راه برای فراگیری دین الهی هموار گردد: «و یكون الدين لله»، و نه به هدف «اجبار بر تغییر عقیده».

(۳) آیه ۵ سوره توبه: «فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرْمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاقْتُلُوهُمْ وَ افْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ إِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ...»

این آیه را می‌توان شدیدترین موضع‌گیری قرآن در برابر مشرکان دانست که در عین حال ممکن است این تلقی را ایجاد نماید که قرآن در برابر مخالفان عقیدتی خود با نهایت خشونت رفتار کرده است!

لیک توجہ به آیات قبل و بعد این تلقی را از بین می برد. چه، در آیات پیشین پس از اعلام برائت از مشرکان، به آنان چهار ماه فرصت می دهد تا آزادانه به هر جا می خواهند بروند و در مورد اسلام بیاندیشند. در روایات تاریخی چنین آمده که الغای پیمان مشرکان و یکسری محدودیت ها برای آنان در انجام حج به شیوه جاهلیت نیز جزء موارد اعلامی بوده است. (نک: ابن کثیر، ۱۴۰۸، ج ۵، ص ۴۵) با این حال، آیه چهار تصریح می کند: آن دسته از مشرکان که با آنان پیمان بسته اید و آنان نیز عهدشکنی نمودند و دیگران را نیز بر ضد شما تقویت نکردند، تا پایان مدت به پیمانشان وفادار باشید.

آیه ۶ نیز دستور می دهد که اگر فردی مشرک درخواست پناهندگی کرد تا سخن خدا بشنود، به او پناه دهند و سپس امنیت او را تا رسیدن به منزلگاهش تضمین نمایند. این دستور، رعایت اصول فضیلت، رأفت و شرافت انسانی است که قرآن کریم آن را در نظر گرفته است، اصلی که به هیچ وجه تغییر نمی یابد. (نک: کلینی، ۱۳۶۷، ج ۵، صص ۲۷-۲۸؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، صص ۱۵۴-۱۵۵)

آیه ۷ به این نکته اشاره دارد که با وجود عهدشکنی ها و رفتارهای خلاف گسترده، نباید انتظار داشته باشند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان به طور یکجانبه به پیمان های آنان وفادار باشند.

آیه ۸ با صراحتی بیشتر بیان می کند که مشرکان به هیچ گونه رابطه خویشاوندی و عهد و پیمانی پایبند نیستند و در صورت غلبه بر شما، آن ها را زیر پا می گذارند. چنان که تعبیر «مؤمن» در آیه ۱۰ نیز نشان می دهد که دشمنی و عهدشکنی آنان با شما به سبب «ایمان» شما است و نه مسائل قومی و قبیله ای یا منافع اقتصادی.

آیه ۱۳ با صراحت بیشتر تأکید می فرماید که عهد و پیمان را آنان شکستند، جنگ یا عهدشکنی را آنان آغاز کردند و توطئه بیرون کردن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را آنان طراحی نمودند: «أَلَا تَتَذَكَّرُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَ هُمْ بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَ هُمْ بِذُنُوبِهِمْ أُولَٰئِكَ مَرَوُا

بدین سان، از مجموع این آیات و از جمله مقایسه مفهومی آن ها با آیاتی همچون آیه ۸ ممتحنه - که عدم ممنوعیت ارتباط با کافران مسالمت جو را مطرح فرموده است - به دست می آید که فرمان جنگ و مبارزه با مشرکان، ناشی از عهدشکنی و آغازگری آنان در

تجاوز و جنگ بوده است. با این حال، شدت عمل و تضییق بر مشرکان در مسیر بت پرستی، طبعاً بدان رو است که از دیدگاه اسلام، بت پرستی چیزی جز انحطاط، خرافه و بیماری نیست و باید به شیوه‌ای معقول و منطقی و در عین حال قاطع، ریشه کن گردد.

توضیح بیشتر مطلب آن است که «عقیده» از آن جهت که امری درونی و قلبی است، اصولاً ارتباطی با موضوع «حقوق» پیدا نمی‌کند تا قابل پیگرد باشد، ولی اگر عقیده‌ای اظهار یا تبدیل به اقدام عملی شود، این دیگر آزادی عقیده نیست، آزادی بیان یا عمل است. موضوع حقوق، «رفتارهای اجتماعی» است و اموری که صرفاً جنبه فردی دارند ارتباطی با حقوق پیدا نمی‌کنند. پس اصولاً طرح این بحث که آیا انسان «از نظر حقوقی» آزاد است هر عقیده‌ای داشته باشد، نادرست و مغالطه است، چون دایره حقوق، رفتارها و روابط اجتماعی است، در حالی که عقیده امری قلبی، درونی و شخصی است. در قوانین حقوقی اسلام نه نفیاً و نه اثباتاً قانونی درباره عقیده وجود ندارد و آیه نفی اکراه (بقره: ۲۵۶) ناظر به همین مطلب است؛ عقیده را به زور نه می‌توان ایجاد کرد و نه می‌توان تغییر داد. ولی آن هنگام که عقیده اظهار گردد، تبلیغ و ترویج شود و به عمل آید، وارد حیطه رفتار اجتماعی می‌شود و طبعاً وضع قانون حقوقی در مورد آن ممکن می‌گردد. (نک: مصباح یزدی، ۱۳۸۱، صص ۵۲-۵۴)

از سوی دیگر، از نظر اسلام همه در بیان عقیده خود آزادند مگر آن که با مصالح انسان تضاد داشته باشد. منظور از مصالح هم اعم از مصالح مادی و معنوی، دنیایی و آخرتی است. اگر چه در سطح جهان، صرفاً رفتارهای مضر به جسم و بدن را منع می‌کنند، اسلام علاوه بر ضرر جسمانی، آسیب روحی و معنوی را نیز مد نظر قرار می‌دهد و آزادی را تا جایی می‌داند که برای جسم یا روح انسان ضرر نداشته باشد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۱، صص ۶۱-۶۲) هر گاه کاری موجب شود سعادت ابدی و ارزش‌های معنوی به خطر بیفتند، قانون اسلامی باید جلو آن را بگیرد و این، از تفاوت‌های نگرش اسلام و غرب در تعیین قلمرو آزادی است. (نک: همان، ص ۳۷) بدیهی است وجود قانونی که جلو آزادی متخلف و زیانبار به حال دیگران را بگیرد، مورد پذیرش همه عقلا است. (نک: همان، ص ۲۶)

بر این اساس، هیچ یک از حقوق اساسی انسانی، ارزش‌هایی مطلق نیستند، بلکه همه آن‌ها محکوم و مقید به ارزش دیگری می‌باشند. ارزش مطلق از دیدگاه اسلام عبارت است از «کمال‌نهایی روحی و معنوی انسان» که تنها با «تقرب به خدای متعال» حاصل می‌شود. (مصباح یزدی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۱) و این گونه است که مبارزه اسلام با مظاهر شرک و بت‌پرستی در قالب جهاد ابتدایی مفهوم می‌یابد، بی آن‌که به اجبار در عقیده بیانجامد.

۳-۱-۵. دسته پنجم

آیه‌ای که دستور می‌دهد مسلمانان با اهل کتاب مبارزه کنند مگر آن‌که جزیه بپردازند: «قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»

تردیدی نیست که آیه، به قتال با اهل کتاب فرمان می‌دهد. لیک بررسی دو نکته در این جا ضروری است؛ یکی این که دلیل این قتال چیست؟ دوم آن‌که هدف از آن چیست و قرار است چه نتیجه‌ای از آن به دست آید؟

در مورد نخست، اوصاف یادشده برای اهل کتاب می‌تواند دلیل این مبارزه را بیان کند: آنان نه ایمان درستی به خدا دارند و نه به معاد، چه، بخشی از یهودیان عزیر را فرزند خدا می‌دانستند، (توبه: ۳۰) و مسیحیان عموماً به الوهیت مسیح و تثلیث ایمان داشته گرفتار شرک در عبادت بودند. چنان‌که باورشان به معاد نیز صرفاً در حد معاد روحانی بود (فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۲۹) نه واقعیت معاد.

آنان نسبت به ترک محرمات الهی نیز هیچ‌گونه تعهدی ندارند و در نتیجه از شکل اقلیتی سالم خارج شده اقدامات عملی آنان در انجام محرمات شرعی (همچون بی‌بند و باری جنسی و شرب خمر علنی) طبعاً نقض حقوق معنوی جامعه اسلامی به‌شمار می‌رود و اصرار و مقاومت آنان بر این رویه، مجوز جهاد بر ضد آنان خواهد بود.

پاسخ پرسش دوم را نیز می‌توان در فراز آخر آیه جستجو کرد؛ هدف آن است که اهل کتاب در جامعه اسلامی شرایط حضور به عنوان اقلیتی دینی را بپذیرند. این مهم با پذیرش دو امر محقق می‌شود:

یکی پرداخت «جزیه» که نوعی مالیات سرانه سالانه است و در قبال تأمین امنیت آنان توسط حکومت اسلامی و معاف بودن آنان از پرداخت خمس و زکات (نک: کلینی، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۵۶۸)، تشریح شده است.

و دوم، خضوع و تسلیم آنان در برابر آیین و مقررات اسلامی و حکومت عدل دینی است^۱ که خود نشانه پذیرش زندگی مسالمت آمیز با مسلمانان و حفظ حریم‌ها و حرمت‌ها است، آن‌سان که خود را هم‌مطراز جامعه مسلمانان ندانند تا در نتیجه، براساس تمایلات و هوس‌های خود، به ترویج عقاید باطل و رفتارهای فسادانگیز بپردازند.

بدین‌سان، آیه به هیچ‌روی «اجبار بر ترک دین و تغییر عقیده» و «لزوم قتال تا مسلمان شدن آنان» یا «پرداخت پول به سبب مسلمان نبودن» را مطرح نکرده است، بلکه تشریح شرایط ذمه خود نمایانگر به رسمیت شناختن دین آنان می‌باشد.

۳-۱-۶. دسته ششم

آیاتی که به طور مطلق به جهاد با کفار و منافقان فرمان می‌دهند، از جمله: «يا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ...» (توبه: ۷۳) «...وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غُلْظَةً» (توبه: ۱۲۳)

روشن است که این گونه آیات، بیشتر جنبه تحریض و تشویق به جهاد دارند و شرایط و زمینه‌ها، و نیز اهداف و علل جهاد از این آیات به دست نمی‌آید. بنابراین، به استناد این آیات نمی‌توان اکراه بر تغییر عقیده را به اسلام نسبت داد.

این نکته نیز یاد کردنی است که عبارات «وليجدوا فيكم غلظه» و «واغلظ عليهم» در آیات یادشده، هرگز به معنی تشویق به خشونت، سنگدلی، بداخلاقی و ستمکاری نیست، چه،

^۱ این که برخی، «هم صاغرون» را تحقیر و توهین و سخریه دانسته‌اند (نک: فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۲۹)، نه از مفهوم کلمه برمی‌آید و نه با روح آموزه‌های اسلامی سازگار. چه، صاغر در لغت به معنی کسی است که به کوچکی راضی شود. (راغب اصفهانی، ص ۴۸۵) و خود را برتر نداند، بی آن که بار منفی و اهانت آمیز داشته باشد. (نک: طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، ص ۲۵۰؛ مکارم شیرازی و دیگران، ۱۳۷۳، ج ۷، ص ۳۵۴)

اصول اسلامی به طور کلی این عناصر را تقیح و ممنوع کرده‌اند، بلکه مقصود، قاطعیت و صلابت در اجرای دستور الهی است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۹، صص ۴۰۴-۴۰۵)

۳-۱-۶-۱. اسلام ایرانیان

از اتهامات رایج در برخی از رسانه‌ها و محافل علمپیر ضد اسلام و مسلمانان، ادعای تحمیل اسلام بر ایرانیان با اجبار و توسل به زور و کشتار است و چنان‌که پیشتر گذشت، برخی از مفسران گمان کرده‌اند مقصود از «قوم اولی باس شدید» در آیه ۱۶ سوره فتح، ایرانیان هستند!

پرداختن به این موضوع نیازمند مجالی دیگر است، با این حال به فراخور بحث به چند نکته اشاره می‌شود:

۱. مراحل حساس فتوحات، با مشورت امام علی (علیه السلام) صورت پذیرفت و طبق نظر حضرت، صرفاً یک سوم از سپاهیان کوفه و بصره - و نه سایر مناطق - به نبردهای مهم اعزام شدند و در نتیجه، از کشتار بی‌جهت مردم جلوگیری شد. (نک: نهج البلاغه، خطبه ۱۴۶؛ مفید، ۱۴۱۳، ج ۱، صص ۲۰۷-۲۱۰؛ طبری، بی‌تا، ج ۳، صص ۲۱۰-۲۱۱؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۱۲۲، ابن اثیر، ۱۳۸۶، ج ۳، ص ۸)

۲. در مناطق گوناگونی که مسلمانان وارد می‌شدند، پیمان صلحی میان ساکنان آن منطقه با مسلمانان منعقد می‌گردید و از آن‌جا که ایرانیان اهل کتاب به‌شمار می‌رفتند، با تعهد شرایط ذمه از سوی آنان، جان و مال (نک: طبری، بی‌تا، ج ۳، صص ۲۲۴-۲۲۵؛ ۲۳۲) و حتی دین و مراکز عبادتشان در امان می‌ماند. (طبری، بی‌تا، ج ۳، صص ۲۳۳، ۲۳۵ و ۲۴۱)

۳. اصولاً جمعیت و توان نظامی مسلمانان در حدی نبود که بتوانند با نیروی قهر و غلبه بر ایرانیان پیروز گردند. برای نمونه، در نبرد قادسیه، سپاهیان یزدگرد یکصد و بیست یا دویست هزار نفر و سپاهیان مسلمان سی و چند هزار نفر بودند. (طبری، بی‌تا، ج ۳، ص ۷؛ ابن کثیر، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۴۵) چنان‌که جمعیت آن روز ایران را در حدود ۱۴۰ میلیون تخمین زده‌اند ... و حال آن‌که تمام سربازان اسلام به شصت هزار نفر نمی‌رسیدند و وضع به گونه‌ای بود که اگر مثلاً ایرانیان عقب‌نشینی می‌کردند این جمعیت در میان مردم ایران

گم می‌شدند! بدین جهت، پیروزی مسلمانان را بایستی در عواملی همچون فساد دستگاه سیاسی و دینی وقت، و جذابیت اسلام برای ایرانیان جستجو کرد. (نک: مطهری، ۱۳۹۲، صص ۸۷-۹۰)

۴. ایرانیان در سده‌های بعد هدف حملاتی به مراتب سهمگین‌تر همچون حمله مغول (نک: دورانت، ۱۳۶۸، ج ۴، صص ۴۳۱-۴۳۳. نیز: مطهری، ۱۳۷۱، ص ۱۸) قرار گرفتند ولی نه تنها از آیین و فرهنگ مهاجم تأثیر نپذیرفتند، که آنان را نیز جذب اندیشه و فرهنگ خود ساختند. (نک: امین، بی‌تا، ج ۲، ص ۳۵۵ و ج ۵، ص ۳۹۹)

نتیجه‌گیری

۱. اسلام دین دعوت و هدایت است و هر گونه تحمیل عقیده بر دیگران ممنوع می‌باشد.
۲. مفاد «لا اکراه فی الدین» نفی اجبار بر پذیرش عقیده و تغییر دین است نه نفی اجبار به هدایت از سوی خداوند. اکراه صرفاً می‌تواند در محدوده «رفتارها» تأثیرگذار باشد نه در باورهای درونی.
۳. آیات قتال را به طور کلی می‌توان در شش دسته جای داد: آیات تشویق‌کننده به جهاد، آیات دال بر لزوم جهاد دفاعی، آیات دعوت‌کننده به «جهاد آزادی‌بخش»، آیاتی که به مبارزه با کفار و مشرکان تا گرویدن آنان به اسلام و ریشه‌کن شدن شرک فرمان می‌دهند، آیات قتال با اهل کتاب و آیاتی که به طور مطلق به جهاد فرمان می‌دهند.
۴. از این بین، صرفاً دو دسته از آن‌ها به ظاهر اجبار مرتبط با عقیده را در بردارند. با این حال، تحلیل صحیح این آیات نشان می‌دهد که هیچ‌یک از آن‌ها مفهوم اجبار کفار بر مسلمان شدن را القا نمی‌کنند، بلکه در مورد کفار اهل کتاب، پذیرش شرایط ذمه و قبول زندگی مسالمت‌آمیز، و در مورد بت‌پرستان، بر هم چیدن مظاهر بت‌پرستی و رفع موانع در برابر دعوت حق را هدف دارند.

منابع

- قرآن کریم.
- ابن اثیر، علی بن محمد، (۱۳۸۶ق). **الکامل فی التاریخ**، بیروت: دارصادر، دار بیروت.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، (بی تا)، **مسند احمد**، بیروت: دارصادر.
- ابن سعد، (بی تا)، **الطبقات الكبرى**، بیروت: دار صادر.
- ابن فارس، احمد بن فارس، (۱۴۰۴ق). **معجم مقاییس اللغة**، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن قدامه، عبد الله، (بی تا). **المغنی**، بیروت: دارالکتب العربی.
- ابن کثیر، (۱۴۰۸ق). **البدایه و النهایه**، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۰ق). **لسان العرب**، چاپ اول، بیروت: دارالفکر.
- ابن هشام، (۱۳۸۳ق). **السیره النبویه**، مصر: مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده.
- امین، سیدمحسن، (بی تا)، **اعیان الشیعه**، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، (۱۴۰۳ق). **صحیح البخاری**، بیروت: دارالفکر.
- تیمی، ابی حنیفه نعمان بن محمد، (۳۸۳ق). **دعائم الاسلام**، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، قم: دارالمعارف.
- جصاص، احمد بن علی، (۱۴۰۵ق). **احکام القرآن**، تحقیق محمدصادق قمحوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، (۱۴۰۷ق). **الصحاح**، تحقیق احمد بن عبد الغفور عطار، چاپ چهارم، بیروت: دارالملايين للعلم.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن، (بی تا). **وسائل الشیعه**، تحقیق عبد الرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- خوئی، ابوالقاسم، (۱۳۹۵ق). **البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ چهارم، بیروت: دار الزهراء.
- دورانت، ویلیام جیمز، (۱۳۶۸ش). **تاریخ تمدن**، ترجمه احمد آرام، چاپ دوم، تهران، انقلاب اسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۶ق). **مفردات الفاظ القرآن**، تحقیق صفوان عدنان داوودی، چاپ اول، دمشق، دارالقلم، و بیروت، الدارالشامیه.
- زمخشری، محمود بن عمر، (بی تا). **الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقاول فی وجوه التأویل**، منشورات البلاغه.

- سبحانی، جعفر، (۱۳۸۵ش). **فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام**، چاپ نوزدهم، تهران، نشر مشعر.
- مفید، (۱۴۱۳ق). **الارشاد**، قم، موسسه آل البيت (ع) لاحیاء التراث.
- صدر، محمدباقر، (۱۳۸۲ش). **اقتصادنا**، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه، (بی تا). **التوحید**، قم، جامعه مدرسین.
- _____، (۱۴۰۴ق). الف. **عیون اخبار الرضا**، تحقیق حسین اعلمی، چاپ اول، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طباطبایی، محمدحسین، (۱۴۱۷ق). **المیزان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، بیروت. مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- طبرسی، فضل بن حسن، (۱۴۰۶ق). **مجمع البیان فی تفسیر القرآن**، چاپ اول، بیروت، دارالمعرفه.
- طبری، محمد بن جریر، (بی تا). **تاریخ طبری**، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- طوسی، محمد بن حسن، (بی تا). **التبیان فی تفسیر القرآن**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- _____، (۱۴۱۷ق). **الخلاف**، چاپ اول، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق). **مفاتیح الغیب (التفسیر الکبیر)**، چاپ سوم، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
- قرطبی، محمد بن احمد، (۱۴۰۵ق). **الجامع لاحکام القرآن**، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.
- قطب راوندی سعید الدین هبیب الله، (۱۴۰۵ق). **فقه القرآن**، چاپ دوم، قم، مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
- قطب، سید، (۱۴۱۲ق). **فی ظلال القرآن**، بیروت، دارالشروق.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۷ش). **الکافی**، تصحیح علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، (۱۴۰۳ق). **بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار**، چاپ سوم، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- مروارید، علی اصغر، (۱۴۱۰ق). **البنایع الفقهی**، بیروت، دار التراث، الدار الاسلامیه.

- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۱ش). **آزادی، ناگفته‌ها و نکته‌ها**، چاپ اول، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۳۸۲ش). **جنگ و جهاد در قرآن**، تدوین و نگارش: محمد حسین اسکندری، محمد مهدی نادری قمی، قم: مرکز انتشارات موسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی (ره).
- مطهری، مرتضی، (۱۳۷۱ش). **انسان و سرنوشت**، چاپ یازدهم، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۸۱ش). **مجموعه آثار**، چاپ یازدهم، تهران: صدرا.
- _____ (۱۳۹۲ش). **خدمات متقابل اسلام و ایران**، چاپ چهل و هشتم، تهران: صدرا.
- مغنیه، محمدجواد، (۱۴۰۰ق). **هنده هی الوهانیه**، بی جا.
- مکارم شیرازی، ناصر و دیگران، (۱۳۷۳ش). **تفسیر نمونه**، چاپ شانزدهم، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- نیشابوری، مسلم، (بی تا). **صحیح مسلم**، بیروت: دارالفکر.
- واحدی، علی بن احمد، (بی تا). **اسباب نزول القرآن**، تحقیق کمال بسیونی زغلول، بیروت: دارالکتب العلمیه.